

اقتصاد و فرهنگ

بررسی مولفه‌های فرهنگ سیاسی مردم ایران در آینهٔ امثال و حکم به سوی فرهنگ سیاسی مشارکتی



سبب: رواج انبوه مثل‌ها و حکمت‌های متعلق به دوران سپهری‌شده، نشان می‌دهد ساختار کلی فرهنگ سیاسی و پیشین ایران بسیار مقاوم و ریشه‌دار است آن‌سان‌که هنوز حضور اجزای آن در ساخت ذهنی و عینی ما مشهود است. کتاب «فرهنگ سیاسی در امثال و حکم فارسی» درصدد است با بررسی مولفه‌های فرهنگ سیاسی مردم از رهگذر امثال و حکم ما را به سوی شناخت علل ایستایی یا پویایی امور در حوزه سیاست و اجتماع در گذشته و حال رهنمود شود و یاری رساند تا

با تبیین درون به تحلیل بیرون نایل آیم چرا که از دیدگاه علی‌اکبر عباسیان بازیابی جایگاه شایسته فرهنگ و تمدن غنی ایرانی – اسلامی و به تبع آن فرهنگ سیاسی ایران در گرو شناخت ویژگی‌ها و مولفه‌های اصلی و پالایش اجزای منفی و تقویت عناصر مثبت آن است. عباسیان در این کتاب ۱۶۳ موضوع متفاوت درباره فرهنگ سیاسی از رده بندی امثال و حکم آن را ارائه داده‌است. در تحقیق عباسیان وی در ابتدا به تعریف مفاهیم فرهنگ، فرهنگ عامه و فرهنگ سیاسی و ارتباط میان آنها پرداخته سپس مبانی نظری پژوهش خود را ارائه و رابطه رفتار سیاسی، ساختار سیاسی و افکار عمومی با فرهنگ سیاسی را تبیین می‌کند.

ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایران و بررسی مولفه‌های مطرح آن به همراه سرچشمه‌های آن، بخش‌های دیگر این کتاب را تشکیل می‌دهد که در آن نویسنده با بررسی بیش از ۱۰ هزار مثل و حکمت فارسی به تشریح مولفه‌های فرهنگ ایرانی می‌پردازد.

به این ترتیب در این کتاب عباسیان در جدولی بسیار آگاهی‌بخش دو مدل فرهنگ سیاسی متفاوت یعنی فرهنگ سیاسی تابعیت و فرهنگ سیاسی مشارکت را توضیح می‌دهد.

مطابق این جدول فرهنگ سیاسی تبعی دارای گرایش عاطفی و با نظام‌های اقتدارگر و متمرکز منطبق است. این نوع فرهنگ در سطحی پایین‌تر از فرهنگ سیاسی مشارکتی قرار دارد. مردم در عمل اتباع حکومت تلقی می‌شوند. منابع قدرت در اختیار اقلیتی خاص قرار گرفته. این گروه فرمانروایی بخش بزرگ جامعه را در اختیار دارند. مردم خود را شرکت‌کنندگان فعال در فرآیند سیاسی نمی‌پندارند و به سیاست‌ها به‌طور انفعالی توجه دارند.

در این ساختار به علت نبود نهادهای بیان‌کننده و تجمع خواست‌ها و تقاضاها یا ضعف ساختارهای نهاد افراد نمی‌توانند از کارایی سیاسی چندانی برخوردار باشند. در این نوع فرهنگ نخبگان سیاسی سخنگوی خواست‌های مردم هستند. در فرهنگ سیاسی تابع نخبگان سیاسی سخنگوی خواست‌های مردم هستند. افراد از اقتدار تخصصی حکومت آگاه بوده و به شدت تحت تأثیرند. شاید نسبت به آن احساس غرور می‌کنند و آن را به صورت مشروع یا غیرمشروع ارزیابی می‌کنند. ساختارهای سیاسی نیز بر روند شکل‌گیری فرهنگ موثرند. در کشورهای توتالیتر که امکان محدودی حتی برای شکل گرفتن ساختارهای شکل منافع و به طریق اولی تجمع منافع مستقل وجود ندارد، طبیعتاً فرهنگ پیرو به وجود می‌آید درست مانند فرهنگ سیاسی آلمان هیتلری که تقریباً در شکلی افراطی در این قالب قرار دارد؛ قالی‌که در در آن نقش ساختارها و مردم تنها تصدیق و تایید منفعلانه و اجباری – با زور یا تحریض – نمایندگان است که توسط ساختارهای محدود و نظام پیشنهاد می‌شوند چرا که نگرش مساعد نسبت به مشارکت و رقابت بین نخبگان حاکم و اتباع وجود ندارد.

اما فرهنگ سیاسی مشارکتی دارای گرایش ادراکی است. در این گونه فرهنگ سیاسی مردم خود را شهروند می‌شناسند و بر زندگی سیاسی مشارکت می‌کنند. مشارکت‌کنندگان سیاسی افرادی هستند که از ساختار و روند نظام سیاسی و خواست‌های خود آگاهند و در کار تصمیم‌گیری دخالت می‌کنند. در این فرهنگ مردم به‌طور نسبی در نهاده‌ها (طرح‌خواست‌ها و تقاضاها) و نیز داده‌ها (استراتژی‌ها، قوانین و طبقه‌بندی اولویت‌ها) نقش دارند و نسبت به رفتار نخبگان سیاسی حساسند و در کشورهای برخوردار از این فرهنگ سیاسی شهروندان از نظر روانی بر این باورند که می‌توانند به نظام سیاسی کمک و یاری کنند و برتصمیمات موثر واقع شوند. مردم در اجتماع خود فعال هستند و بیشتر در یک یا چند سازمان، وادارطلبانه و ارادی عضویت دارند و عموماً خواستار بحث و مناظرهٔ پرامون سیاست‌ها هستند.

از شرکت در انتخابات احساس غرور می‌کنند و به سیستم سیاسی خود می‌بالند. امکان اعتماددورزی به دیگران و نیز در بحث‌ها و گفت‌وگوهای خانوادگی آموزش مشارکت به کودکان در میان آنها بیشتر است. به عبارت دیگر مشارکت فرآیندی است خلاقانه از مداخله سیاسی و اجتماعی کسانی که به تعیین و برآورده ساختن نیازهای خود علاقه‌مندند. این کار نوعی پیش‌قدم شدن در تصمیم‌گیری دربارهٔ نوع کار، چگونگی انجام و سپس فرجام کار است. مشارکتی که در قالب دموکراسی، آزادی احزاب و مشارکت گروه‌های مختلف در امور سیاسی تبلور می‌یابد در سه عنصر آزادی (مشارکت و انتخاب داوطلبانه)، آگاهی (قدرت تعیین و برآوردن نیازها) و برابری (همگانی بودن مشارکت) قابل تشخیص است.

در این راستا عباسیان بر این باور است که فرهنگ سیاسی ایران باستان، فرهنگ سیاسی تبعی بوده با ظهور اسلام در ساختار فکری و فرهنگی مردم ایران مشابه سایر ملل اسلامی دگرگونی اساسی پدید آمد و فرهنگ اسلامی با مولفه‌هایی از مشارکت و احترام به حقوق فردی-اجتماعی مردم مستقر شد. اما متأسفانه عصر آرزمانی فرهنگ اسلامی دیری نپایید و آمیزه‌ای از استبداد ایرانی، عصبیت عربی و فرهنگ سیاسی ایران را دوباره ماهیتی تبعی بخشید. در دوران معاصر با وقوع انقلاب مشروطه فرهنگ سیاسی مشارکت، امکان بروز عینی یافت.

این فرهنگ هر چند موجب تاسیس و پیشرفت نسبی نهادهای سیاسی، مشارکتی مانند مجلس شد اما فرهنگ عمومی مردم همچنان به صورت تبعی ماند ولی در پی پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی فرصت پیدایش و ظهور فرهنگ سیاسی مشارکتی فراهم شده است.

هرچند مطالعه عباسیان حاکی از این است که بنا بر آمار ارائه شده از میان مثل‌ها و حکمت‌های دارای محتوای سیاسی ۱۷۶۶ مورد جزء مولفه‌های تبعی و ۱۳۱۴ مورد در زمره مولفه‌های مشارکتی جای داده شده و به این ترتیب ۵۹ درصد امثال و حکم صیغه «تبعی» و ۴۱ درصد جنبه مشارکتی دارند اما وی خاطرنشان می‌سازد که مجموعه مولفه‌های شاخص و متمایز مشارکتی موجود در فرهنگ سیاسی ایران که ریشه در فرهنگ غنی اسلامی مردم دارد، در صورت بسترسازی مورد نیاز از توانمندی‌های لازم برای بازآفرینی، بالندگی و شکوفایی خود برخوردار هستند.

تقویت اندیشه مردم سالاری، اندیشه ورزی، خردباوری، مسوولیت‌پذیری و مداراجویی در دایره فرهنگ و اندیشه پارسى و دورى از انحصارطلبی، هرج و مرج گرایى، قوم‌مدارى و صصبیت و تندخویی سبب رشد و تعالی فرهنگ سیاسی مشارکتی در مردم خواهد شد که یکی از راه‌های شایان رسیدن به آن تقویت فرهنگ و امثال و حکم مشارکتی و پرورش فرهنگ و امثال و حکم تبعی است. «فرهنگ سیاسی در امثال و حکم فارسی» نوشته‌علی‌اکبر عباسیان را نشر اختران در ۲۵۶ صفحه و با قیمت ۳۵۰۰ تومان منتشر کرده است.

کتابی که با دسته‌بندی خواندنی امثال و حکم فرهنگ سیاسی مشارکتی و تبعی خوانندگان را در پدید آوردن یک فرهنگ گفتاری نوین روزمره بر پایه ارزش‌های مردم سالاری یاری خواهد داد.

برلین در مقدمه بر آن است که تمامی شش متفکر که در سپیده دم لیبرال دموکراسی به سر می‌بردند با اینکه از آزادی می‌گفتند اما در نهایت دشمن آن بودند و نظریات‌شان ضد آنچه آزادی فردی خوانده می‌شود از کار درمی‌آمد.

نخست برلین سراغ «کلود آدرین هلوسیوس» فرانسوی آلمانی تبار متولد ۱۷۱۵ می‌رود که پدرش پزشک ملکه فرانسه بود. هلوسیوس می‌اندیشید که طبیعت به او می‌گوید تنها کاری که آدمیان باید بکنند جست‌وجوی خوشی و خوشبختی و پرهیز از درد و رنج است و می‌خواست بر این اساس نظامی بر محور فایده‌نگری برپا کند که حتی با بهترین نیت و ملهم از پاک‌ترین انگیزه‌ها و متوجه پیکار با ستمگرى و ندادنى و حکومت خودسرانه به تعبیر برلین به گونه‌ای جباریت تکنوکراتیک می‌انجامید.

هلوسیوس به جای جباریت جهل و ترس و خرافه‌پرستی و پادشاهان خودسر و همه لولوهایی که نهضت و روشنگری قرن هجدهم با آنها می‌جنگید، جباریت تکنولوژی و عقل را می‌نشانند. در عالمی که هلوسیوس ترسیم می‌کرد با رویکردی فایده‌انگارانه جامعه‌ای تصویر می‌شد که همگان مانند حیوانات شرطی می‌شدند تا فقط برای جست‌وجوی آنچه به حال‌شان مفید است آموزش ببینند و هیچ قدرت انتخابی نداشته باشند.

برلین معتقد است با موفقیت تعلیم و تربیت موردنظر هلوسیوس که در آن سعی بر تبدیل جامعه به کلیتی واحد و متصل و هماهنگ با یک نظام آموزشی مقتدر بود هیچ‌جایی برای ابتکار فردی انسان‌ها نبود و آزادی فردی قربانی می‌شد.

البته شاید این نظام بتواند دارای خوشبختی و روشن‌شد ولی به تعبیر برلین نه اکنون روشن است و نه حتی در قرن هجدهم روشن بود و به یقین از آن پس روشن‌تر نشده است که خوشی و خوشبختی یگانه هدفی است که آدمیان می‌جویند.

در دومین گام برلین «روسو» را در مقام یکی از متفکران سیاسی هنوز زنده می‌بیند که نظریه‌اش هم منشاء خیر و هم منشاء شر بوده است. خیر به این معنا که روسو تأکید بدون آزادی و خودانگیختگی هیچ جامعه‌ای ارزش واقعی ندارد و جامعه‌ای که بر پایه تصور فایده‌نگری قرن هجدهم ساخته شود و چند کارشناس در آن زندگی خوش ظاهر و بی‌اصطکاکى ترتیب دهند تا بیشترین عده مردم به بیشترین حد خوشی برسند، جامعه‌ای تهور آور است؛ تهور آور برای انسانی که خواهان آزادی بی‌قید و بند و خودانگیخته است (به شرط آنکه خود

برلین در مقدمه بر آن است که تمامی شش متفکر که در سپیده دم لیبرال دموکراسی به سر می‌بردند با اینکه از آزادی می‌گفتند اما در نهایت دشمن آن بودند و نظریات‌شان ضد آنچه آزادی فردی خوانده می‌شود از کار درمی‌آمد.

نخست برلین سراغ «کلود آدرین هلوسیوس» فرانسوی آلمانی تبار متولد ۱۷۱۵ می‌رود که پدرش پزشک ملکه فرانسه بود. هلوسیوس می‌اندیشید که طبیعت به او می‌گوید تنها کاری که آدمیان باید بکنند جست‌وجوی خوشی و خوشبختی و پرهیز از درد و رنج است و می‌خواست بر این اساس نظامی بر محور فایده‌نگری برپا کند که حتی با بهترین نیت و ملهم از پاک‌ترین انگیزه‌ها و متوجه پیکار با ستمگرى و ندادنى و حکومت خودسرانه به تعبیر برلین به گونه‌ای جباریت تکنوکراتیک می‌انجامید.

هلوسیوس به جای جباریت جهل و ترس و خرافه‌پرستی و پادشاهان خودسر و همه لولوهایی که نهضت و روشنگری قرن هجدهم با آنها می‌جنگید، جباریت تکنولوژی و عقل را می‌نشانند. در عالمی که هلوسیوس ترسیم می‌کرد با راستاست که روسو این جمله را می‌گوید که جامعه حق دارد انسان‌ها را مجبور کند که آزاد باشند و از همین جاست که تناقض وحشتناکی شکل می‌گیرد.

برلین معتقد است با موفقیت تعلیم و تربیت موردنظر هلوسیوس که در آن سعی بر تبدیل جامعه به کلیتی واحد و متصل و هماهنگ با یک نظام آموزشی مقتدر بود هیچ‌جایی برای ابتکار فردی انسان‌ها نبود و آزادی فردی قربانی می‌شد.

البته شاید این نظام بتواند دارای خوشبختی و روشن‌شد ولی به تعبیر برلین نه اکنون روشن است و نه حتی در قرن هجدهم روشن بود و به یقین از آن پس روشن‌تر نشده است که خوشی و خوشبختی یگانه هدفی است که آدمیان می‌جویند.

در دومین گام برلین «روسو» را در مقام یکی از متفکران سیاسی هنوز زنده می‌بیند که نظریه‌اش هم منشاء خیر و هم منشاء شر بوده است. خیر به این معنا که روسو تأکید بدون آزادی و خودانگیختگی هیچ جامعه‌ای ارزش واقعی ندارد و جامعه‌ای که بر پایه تصور فایده‌نگری قرن هجدهم ساخته شود و چند کارشناس در آن زندگی خوش ظاهر و بی‌اصطکاکى ترتیب دهند تا بیشترین عده مردم به بیشترین حد خوشی برسند، جامعه‌ای تهور آور است؛ تهور آور برای انسانی که خواهان آزادی بی‌قید و بند و خودانگیخته است (به شرط آنکه خود

خردورزی؛کلید توسعه



علاوه بر مسائل اقتصادی، مسائل اجتماعی و فرهنگی را در مطالعه توسعه ایران مورد نظر قرار داده و بر نقش خردورزی در تبیین موانع و حل آنها تأکید کند، آن هم خردورزی از رهگذر بحث و گفت‌وگو.

از ویژگی‌های این میزگرد آن است که با تیتربندی مناسب می‌توان مسائل متفاوت مانند توسعه یا رشد اقتصادی، استغنا یا مصرف، توسعه فرهنگی، نقش نفت، فقرزدایی، دولتمداری و . . . را به سرعت در کتاب پیدا کرد و آن مطلب را به تنهایی یا در پیوست با بقیه مسائل مطالعه کرد.

نکته قابل تاملی که این کتاب را به

بازار کتاب

آیزایا برلین از شش دشمن آزادی بشر می‌گوید

دفاع از آزادی حداقلی فردی

«**جواد لگزیان**

«آیزایا برلین» در سال ۱۹۰۹ در ریگا، پایتخت لتونی در خانواده‌ای تجارت‌پیشه به دنیا آمد. خانواده برلین در سال ۱۹۱۷ به سن پترزبورگ نقل مکان کرده و در جریان انقلاب اکتبر در آنجا حضور داشتند. آنها در سال۱۹۲۱ به بریتانیا مهاجرت کردند و در حومه لندن سکونت گزیدند. آیزایا به دبیرستان سنت پل و سپس به کالج کورپوس کریستی در دانشگاه آکسفورد رفت و در آنجا تاریخ و زبان‌های باستانی و سیاست و فلسفه و اقتصاد خواند. در سال ۱۹۳۲ در نیوکالج به سمت مدرس و به فاصله‌ای کوتاه به عضویت هیات علمی «ال‌سولز» در آکسفورد منصوب شد. برلین همیشه لیبرال منش بود ولی از اوایل دهه ۱۹۵۰ دفاع از لیبرالیسم جایگاهی محوری در اندیشه اش پیدا کرد.

فلسفه ورزی از دید وی فعالیت مهم است که نیاز حیاتی و نازدودنی ما را به توصیف و تبیین جهان تجربه برمی‌آورد و اساساً سودمند برای اجتماع و برای آن ضروری است چرا که مخالف کهنه‌اندیشی است و به انسان‌ها برای فهم خویش یاری می‌رساند تا بتوانند آشکار و روشن عمل کنند، نه بی‌نظم و نابخردانه در تاریکی. در اندیشه برلین آزادی باید با ارزش‌های دیگر مانند برابری، عدالت یا نظم و امنیت متوازن و متعادل شود اما با این همه حفظ حداقلی از آزادی فردی نخستین اولویت است چرا که از دیدگاه آیزایا برلین کسی که حداقل آزادی اقتصادی و اجتماعی خود را از دست بدهد سرانجام بردگی را درخواهد یافت. با هم نگاهی داریم به کتاب او به نام «آزادی و خیانت به آزادی» که در آن به بررسی افکار هلوسیوس، روسو، فیشته، هگل، سن سیمون و دومستر می‌پردازد و بر آن است با خوانش آنها پی به معنای واقعی آزادی لیبرالی برد.

می‌کند خطای هگل این بوده است که گمان داشت کل عالم نوعی اثر هنری است که خود آفریننده خویش است و بنابراین بهترین وسیله توصیف آن اینسگونسه واژه‌های برگرفته از زیست‌شناسی و موسیقی است.

برلین در نتیجه بر این باور است که هگل بسیاری نظری‌های غلط و ناصواب را به بشر تحمیل کرد از این قبیل که ارزش عین واقعیت است و خوب آن چیزی است که به موفقیت بینجامد؛ فقط‌ای‌که همه اشخاص برخوردار از یعدنی‌های خود هستند و مدت‌ها پیش از هگل و چه پس از او، آن را بحق مردود شمرده‌اند.

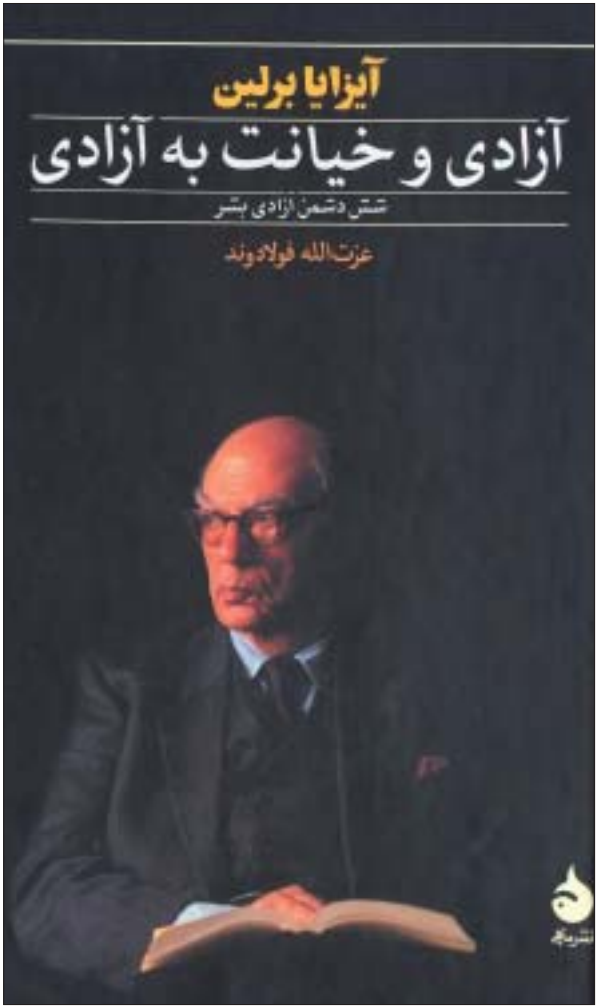
با این همه بزم بزرگ هگل این بوده است که او به تعبیر برلین با ایجاد منظومه اسطوره‌ای برعرض و طولی‌که هم دولت در آن یک شخص انگاشته می‌شود و هم تاریخ و تنها یک الگو وجود دارد که فقط با پیش‌فراوسی عقل می‌توان به تشخیص آن کامیاب شد، جایی برای آزادی قائل نشد. در

الگوی درهم بافته هگل جایی برای آزادی نیست؛ جایی که یگانه شکل عرض اندام اطلاعات از الگو باشد، جایی که آنچه با یک نظام آموزشی به معنای فضای خالی، و لو کوچک نباشد که در آن حق انتخاب شخصی داشته باشید و دیگران مزاحم شما نشوند، در چنین جایی امکان آزادی وجود ندارد چرا که جوهر آزادی این است که فرد انتخاب کند و پای

اعتقاد خود بایستد. برلین معتقد است آینده در پنجمین بخش آیزایا برلین خطر ناکجاآبادگرایی را در اندیشه «سن سیمون» گوشزد می‌کند و به بهشت سربازان از سلسله مراتب قرون وسطایی او می‌تازد.

برلین معتقد است آینده پیش‌بینی ناپذیر است و پیامدهای هیچ رشته‌ای در نمی‌توان به یقین دفاع عدالتی زیرا پیامد آن ممکن است به کلی غیر از قصد و نیت اصلی از کار دربیاید. پس باید محتاط و عاقل بود و از خیال‌پردازی به سبک سن سیمون درباره آینده و آرمانگرایی

مطلق و بی‌منطق پرهیز کرد چرا که از عدم یقین نمی‌توان گریخت و هر عملی هر قدر هم که دقیق به آن اقدام شود، همواره متضمن خطر پیامدهای فاجعه‌بار یا لااقل برخلاف انتظار



هست و می‌خواهد- به منظور محقق ساختن خویشتن راستین و واقعی در عالم ذوات معقول یا نومن هاست. این خویشتن راستی با بالاترین

این مفهوم آزادی را فاشیسم می‌داند که مدعی بود وقتی مردم را به انقیاد درآورند، آزادشان کرده‌اند. این کار به عقیده وی عملی کاملاً غیراخلاقی در اندیشه متفکران غربی در تضاد و مخالفت بود.

فیشته در آغاز لیبرالی فردگرا بود ولی کم‌کم نظرها پیشین خود را رد کرد و در نهایت اینسوالیستی پرحرارت و جنون‌زده دنیای فاشیسم و نازیسم شد

و در اینجا نیز این حرکت مستلزم عبور از فرد به جمع بود آن هم عبور به قوم و نژاد!

به نظر فیشته فرد فقط با ترک خواست‌ها و اعتقادهای فردی و غوطه‌ور شدن در گروهی بزرگ‌تر به آزادی می‌رسد. آزادی مساله چیرگی بر خویشتن حقیر و عیبناک و دروغین خود - یعنی آنچه فرد می‌نماید که

منافع راستین شخص، خواه به عنوان فرد و خواه در مقام عضو گروه یا نهادی بزرگ‌تر یا با آرمان یا ایده یا احکام عقل یکی است. برلین منشاء

نوعی متمایز ساخته است، پرداختن به زوایای متفاوت یک موضوع در ایران امروز است به این صورت که به جای پرداختن به تئوری‌های صرف ریاضی درباره مباحث، بحثی منصفوری فیزیکیان و ناظریه پرداز فرهنگی و اجتماعی شکل گرفته است که به روشن شدن موضوع به‌طور کلی کمک شایانی می‌کند.

برای نمونه در بحث استغنا یا مصرف مصاحبه‌شوندگان از منظرهای گوناگون به بحث درباره این موضوع می‌پردازند و چشم‌انداز بدیعی را پدید می‌آورند که در آن آموزخت و قناعت و هم خلاقیت در زندگی خود و دیگران منشاء اثر بود.

شاید این گفت‌وگوها راهی باشد برای درک و استنباط‌بهتری در تحلیل و ارزیابی مسائل توسعه ایران و دریافت این نکته که با بیان دیدگاه‌ها و روشنی‌هایی روشن در زمینه‌های فکری دست پیدا کرد.

«ایران آینده از نگاه سه اندیشمند ایران امروز» مصاحبه «شهرداد میرزایی» با حسن عشایری، موسی غنی‌نژاد و رضا منصوری را نشر دیپا به ۱۹۲ صفحه منتشر کرده است.

چهارشنبه

۳۰ مرداد ۱۳۸۷

شماره ۸۱۱

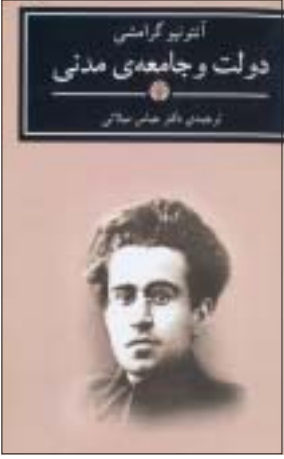
»»»

احزاب؛آموزشگاهی برای دولت

احزاب نیز در واقع تبلور تن دادن گروهی از نخبگان جامعه به چنین قوانینی هستند و تشکیلات خود را نوعی جامعه اشتراکی می‌دانند که توده‌های مردم باید نسبت به فواید آن آموزش ببینند. پس احزاب باید در زندگی داخلی خود نشان دهند که پایبند اصول اخلاقی هستند که یک دولت آنها را ضرورت قانونی می‌داند.

در احزاب ضرورت به آزادی تبدیل شده و از بطن چنین تحولی، پاینده ارزش سیاسی بی‌حدی (مخصوصاً برای امر رهبری سیاسی) برخوردار است به علاوه میزان این انضباط خود یکی از ضوابط و معیارهای سودمند برای تعیین باقوه رشد این احزاب به شمار می‌رود.

با این رویکرد است که گرامشی عناصر تشکیل دهنده حیات احزاب را سرشت (مقاومت در برابر فشار فرهنگ‌های منسوخ) شرف (اراده بی‌پروا در حفظ و گسترش فرهنگ و سبک زندگی نو) و حیثیت (آگاهی به اهداف بالای مورد نظر) تعریف کرده و آن را آموزشگاهی برای زندگی دولت می‌خواند. «دولت و جامعه مدنی» نوشته «آنتونیو گرامشی» با ترجمه «عباس میلانی» را نشر اختران در ۱۲۸ صفحه و با قیمت ۱۳۰۰ تومان رهنسار بازار کتاب کرده است.



بدیهی می‌داند که در عمل، تدوین این مفهوم از جهان با مانع تعصبات کسور و یکسوسیوه «حزب» (و یا دار و دسته و فراکسیونز از حزبی که مبارزه در آن صورت گرفته) مواجه است. پس وجود این تعصبات به معنای فقدان مفهومی از دولت و جهان است که بتواند در بزنگاه ضرورت تاریخی، تحول و تکامل یابد.

با این مقدمه است که گرامشی کارکرد احزاب را در مسیر تامین هژمونی یا رهبری سیاسی براساس تحولات حیات داخلی خود احزاب ارزیابی می‌کند چرا که اگر دولت تجلی قدرت قهریه و کیفری روابط قانونی حاکم بر یک جامعه است، پس